

سماهانه صادقی

سیده فاطمه نواب صفوی فرزند شهید سیدمجتبی نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام، در زمره رزمندگان پر تلاش دوران دفاع مقدس و یاران شهید دکتر مصطفی چمران در ستاد جنگ‌های نامنظم به شمار می‌رود. وی در گفت و شنود پی آمده، به تبیین سیره فردی و اجتماعی آن بزرگ پرداخته است. امید آنکه علاقمندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

طبعاً نخستین پرشش ما در این گفت وشنود، درباره چگونگی آشنایی شما با شهید دکتر مصطفی چمران است؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. من و همسرم با توجه به فعالیت‌های سیاسی که پیش از انقلاب داشتیم، به شکلی محترمانه به سیستان و بلوچستان تبعید شده بودیم؛ به همین دلیل و در همان دوران، تصمیم گرفتیم برای ادامه تحصیل به آمریکا برویم. با اوج گرفتن جریانات انقلاب و گسترش مردم قم و تبریز، احساس کردم دور بودن ما از این قضایا درست نیست. لذا در ابتدای سال ۱۳۵۷، همراه با دخترم به ایران آمد. همسرم هم بعداً و همراه با حضرت اسام، از پاریس به ایران آمد. در دوران تحصیل در آمریکا، در یکی از سمینارهایی که بچه‌های انجمن اسلامی در ایالت‌های مختلف برگزار می‌کردند، از طریق دکتر یزدی با مصطفی چمران و «حرکت امل» آشنا شدم.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که توضیحی درباره نحوه تأسیس حرکت امل بدهم. همانطور که می‌دانید، لبنان سرزمینی طائفه‌ای است. طائفه مسیحی، طائفه دروزی، طائفه اهل سنت و طائفه شیعه در این سرزمین زندگی می‌کنند. حال با اینکه شیعیان بالاترین رقم را از نظر نسل و جمعیت در لبنان دارا بودند، فرانسویان در مقطع ترک این منطقه، قانون اساسی را طوری تنظیم کردند که کمترین بودجه و امکانات به شیعیان تعلق گیرد؛ یعنی از صدر صد بودجه، ۹۸درصد به مسیحیان مارونی و دیگران رسید و تنها دو درصد برای شیعیان باقی ماند؛ علاوه بر آن طبق قانون قرار شد که رئیس‌جمهور حتماً مسیحی‌های مارونی، رئیس مجلس از شیعیان و نخست وزیر از اهل سنت انتخاب شود. از طرفی با اینکه تمام طوایف برای احقاق حقوق خود در پارلمان و دولت، مجلسی داشتند، شیعیان لبنان از این نظر نیز محروم بودند. در چنین وضعیتی علامه سیدشرف‌الدین عاملی از علمای بزرگ لبنان، از امام موسی صدر دعوت می‌کند که به لبنان بیاید و مدیریت وضعیت شیعیان را بر عهده بگیرد. ایشان معتقد بود که در این شرایط، تنها امام موسی صدر است که می‌تواند اوضاع را سامان دهد. امام موسی صدر در ابتدا، برای رسیدگی به مشکلات و محرومیت‌های شیعه، مجلس اعلای شیعیان را تأسیس می‌کند. چراکه با وجود پیشرفته بودن لبنان، مردم جنوب این کشور – که از شیعیان تشکیل می‌شدند – حتی برق هم نداشتند؛ امام موسی صدر تعصبات قومی نداشتند، اما با فعالیت‌های خود محبوبیت بسیاری پیدا می‌کنند و میان قبایل مختلف، همبستگی به وجود می‌آورد. مسیحیان، اهل سنت، و دیگر طوایف، عاشقانه ایشان را دوست داشتند. حتی اعتصاب غذای ایشان، باعث پایان یافتن جنگ داخلی لبنان می‌شود و طوایف متخاصم، با هم آشتی می‌کنند. در این دوران امام موسی صدر، حرکت المحرومین را تأسیس می‌کنند که گامی در ارتقای شرایط شیعیان این کشور بود.

نخستین دیدار شما با شهید دکتر چمران، چگونه بود؟

همانطور که گفت‌م در سمینارهای انجمن اسلامی، در خصوص حرکت المحرومین و حرکت امل، تنها نکاتی را شنیده بودم. اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، دکتر چمران مرتباً در رادیو سخنرانی داشت و من بیانات ایشان را دنبال می‌کردم. سخنرانی‌های دکتر چمران، من را دیوانو، انقدر در من تأثیر گذاشت که احساس می‌کردم تمام وجود ایشان صداقت است و نگاه بسیار زیبایی به جهان و مردم دارد. حال پسر عمویم را داشتم که در جبهه کردستان همراه با دکتر چمران جنگیده بود. او بسیار از ایشان تعریف می‌کرد و می‌گفت: «فاطمه! نمی‌دانی دکتر جعفر انسان درست و بزرگی است». این تعریف‌ها و همچنین سخنرانی‌های دکتر در رادیو، چنان تأثیری بر من گذاشته بود که تصمیم گرفتم به کردستان بروم و با ایشان مصاحبه کنم و از اوضاع آنجا باخبر شوم. در آن دوره با روزنامه کیهان همکاری می‌کردم و هر جا غائله‌ای بود از جمله غائله خلق عرب خوزستان، بلوچستان، خلق مسلمان آذربایجان، کنبد و… سریعاً خودم را به آنجا می‌رساندم. تصور کنید که چندی از انقلاب نگذشته که کردهای دموکرات به پادگان مهاباد حمله کرده و کل اسلحه‌های آن را به غارت می‌برند و اعلام خودمختاری می‌کنند؛ در مسیر وقتی به کرمانشاه رسیدیم، قرار شد با یکی از فرماندهان اولیه سپاه که از لبنان آمده بود، به عنوان مسئول مقاومت کرمانشاه مصاحبه‌ای انجام دهم. متأسفانه این فرد به عنوان کسی که سال‌ها در میان فلسطینیان حضور داشته، در مورد دکتر چمران صحبت‌های بسیار بدی کرد و آنقدر ادامه داد که نظرم نسبت به دکتر صفی‌شاه همانطور که گفت‌م در لبنان جناح‌های زیادی وجود داشت که ضد یکدیگر بودند و این بدگویی‌ها از آنجا نشئت می‌گرفت. بعدها متوجه شدم که تا زمانی که چیزی را با چشم خودم ندیده‌ام، در مورد کسی یا چیزی قضاوت غلط نکنم.

این فرد چه مطالبی در خصوص دکتر چمران گفت و شما چگونه متوجه خلاف واقع بودن آنها شدید؟

آن فرد در طی دو ساعت که علیه دکتر چمران صحبت کرد، گفت: نوارهایی از دکتر چمران دارد که اگر آنها را در تهران منتشر کند، همه دکتر را نکه‌تکه خواهند کرد! می‌مثلاً می‌گفت که دکتر چمران در تسل زعفر و نبعه، فلسطینیان را کشتند است! این صحبت‌ها به صورت ناخودآگاه، با وجود تمام اعتقادی که به دکتر داشتم،



مصطفی چمران

«یادها و یادمان‌هایی از سیره شهید دکتر مصطفی چمران» در گفت و شنود با فاطمه نواب صفوی – بخش نخست

دکتر گفت شب‌ها بر مزار پدرت ساعت‌ها گریه می‌کردم

چنان اثری بر من گذاشت که وقتی به سردشت رسیدم، اصلاً رغبت نکردم با ایشان مصاحبه کنم! هر چند با دکتر چمران و همسرش احوالپرسی کردم و در عین حال مهمانشان بودم. بعد برای مصاحبه با عزالدین حسینی، عبدالرحمان قاسملو و جلال طالبانی، به دره دولتو کردستان رفتم و با رؤسای حزب دموکرات کردستان مصاحبه کردم. خدا شاهد است بعد از اینکه اولین سفرم را به دعوت سازمان آزادی بخش فلسطین به لبنان داشتم و فرماندهان اهل سنت، و دیگر طوایف، عاشقانه ایشان را دوست ارشد فلسطینی در مورد دکتر چمران سؤال کردم که آیا در تل زعفر چنین انجام شده، جملگی آنها گفتند: دروغ است! معلوم شد که آن فرد، از روی حسادت چنین گفته است. در آن دوره از آن سوزنی‌های آزادی بخشی دنیا دعوت می‌شد که به نهبان بیایند. من در یکی از این مهمانی‌ها، دوباره همسر دکتر چمران را دیدم. ایشان در آن مجلس به من گفت: شما چرا وقتی به لبنان آمدید، به منزل ما نیامدید؟ گفتم: ایرادی ندارد، دوباره می‌آیم. همان شب همسر دکتر، مرا برای دیدار با دکتر چمران به منزلشان برد. آن اولین دیدارم با دکتر چمران بود. آن به بعد دیدار چمران ماندن‌خواهرم و دکتر برایم به سان استادی بزرگ شدند.

با توجه به ذهنیتی که از قبل نسبت به دکتر داشتید، دیدار اولتان با ایشان چگونه شکل گرفت؟

با وجود صحبت‌های مغرضانه آن فرد، رفتارم با دکتر مؤدبانه بود. ولی در دلم می‌گفتم: شاید درون شخصیتی که می‌بینم، چیز دیگری است! مثل برده غباری که روی آینه بنشیند، اینطور بودم. ولی بعد از سفرم به فلسطین و دیدار و صحبتم با خانم چمران، توبه و با خود عهد کردم تا مسئله‌ای را با چشم خودم ندیدم، باور نکنم. البته این افراد حسود، بارها در لبنان هم برای جان دکتر نقشه کشیده بودند. به عنوان مثال برخی از افراد نزدیک دکتر را فریب می‌دادند که در ازای دریافت پول ایشان را بکشند! بارها این اتفاق افتاده بود که فردی در مقابل اسلحه بکشد و در مقابل فر خورد زیبای ایشان، شرمنده شود. دکتر به این افراد می‌گفت: «عزیز می‌خواهی مرابا بکشی؟ اگر برات استفاده دارد من آماده‌ام!». هر بار هم آنها خودشان اسلحه را تحویل داده، عاشق دکتر می‌شدند. من در همان دوره در یکی از مقالاتم نوشتم که نگاه کردن به چهره دکتر انسان سوز است! چهره یک نفر انقدر روحانی، معنوی و فاوق تصور است که ناخودآگاه در مخاطب معنویت به‌وجود می‌آید. خانم چمران می‌گفت: وقتی دکتر چمران مقالاته درباره جنوب لبنان را می‌خواندند که به‌رغم چهره خشنی که مناققین از ایشان ترسیم کردند، در جنوب لبنان چطور نام دکتر مقدس است و مردم عاشقانه دوستش دارند، همین طور گر می‌کرد!

نگاه دکتر چمران به مبارزات شهید سیدمجتبی نواب صفوی و بارانش چگونه بود؟

ایشان خیلی به آقاچانم و به همسین دلیل به من، احترام زیادی می‌گذاشتند. هر چند یکبار دکتر در مورد اعضای جبهه ملی مثبت صحبت کردند و من چون ناخودآگاه با تمجید از هر کس که آقاچانم



در دفتر دکتر چمران در ستاد

جنگ‌های نامنظم، همیشه روی میز ایشان مقدار زیادی موشک، خمپاره، نارنجک و جنگ افزارهای دیگر بود. دکتر می‌گفت: «همه اینها را ما خودمان ساختیم!» همانطور که می‌دانید، دکتر تحصیل کرده همین رشته بود. بنه همین خاطر، دائماً طراحی‌هایی می‌کرد و بچه‌ها می ساختند. مانند ساخت اولین زیردریایی ایران که امروزه نیروهای سپاه تکمیلش کردند و از بهترین زیردریایی‌هاست

بدانند ما هستیم و بعد هم فرار می‌کردیم! چون عراقی‌ها در مقابل‌طور تیراندازی می‌کردند که زمین شخم می‌خورد! یعنی اگر ما یک گلوله می‌انداختیم، عراقی‌ها ۱۰۰ گلوله می‌زدند. البته خانم‌های دیگری هم در گروه امداد بودند که همراه بچه‌ها به خط می‌آمدند. اما آنها دوست نداشتند که اسلحه به دست بگیرند. مثلاً دکتر، هیچوقت همسرشان را با خود به خط نمی‌بردند. ممکن بود خانم چمران همراه با عده‌ای برای بازدید از جایی برود، ولی در خط و همراه دکتر، نه. شاید هم خود خانم چمران دوست نداشت، نمی‌دانم. اتفاقاً یک روز دکتر در ذوقول، با سران کشور جلسه داشت. از آنجایی که بین اهواز و ذوقول، عراقی‌ها دائماً توب می‌زدند و آن روز محافظی نبود که همراه دکتر برود، یک‌دفعه دکتر گفت: «خانم نواب هست، اسلحه هم دار، خود هم که یک اسلحه دارم. عسگری (سربازی که راننده دکتر بود، البته این فرد غیر از آن عسگری در جریان فتح سوسنگرد حضور داشت) هم که اسلحه دارد.» چون می‌باست حداقل دو نفر محافظ، همراه دکتر می‌بود. آن روز، من محافظ دکتر شدم. عسگری همچنان پیش‌را روی گاز می‌گذاشت و سرعت می‌گرفت که دکتر دائم می‌گفت: «عزیز یواش تر. عزیز یواش تر!» کلمه عزیز، همیشه در گفتار دکتر بود.

موضوعاتی صحبت کردند؟

در مورد مظلومیت شیعه و حرکت‌هایی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی باید انجام شود و همچنین عقب افتادگی مردم، بنده احترام گذاشتند. دیگر از خیلی دوست دارم، وقتی ایشان شهید شدند، من از پشت دیوارها و خرابه‌های قبرستان مسگر آباد بالا می‌رفتم و تا نیمه شب، بر سر مزار پدرتان گریه می‌کردم!». همان‌طور که می‌دانید، قبرستان مسگرآباد پس از تدفین آقاچانم و یارانش، تا مدت‌ها در محاصره نظامی بود و هیچکس اجازه ورود به آنجا نداشت. دکتر آن روز خیلی نسبت به من و پدرم محبت کش رند و نگذاشتند مگرر شوم. البته بعدها در یکی از دعوت‌هایی که مؤسسه فرهنگی شهید نواب صفوی از مهندس مهدی چمران و بچه‌های جنگ‌های نامنظم داشت، ایشان تعریف کردند که وقتی شش ساله بوده‌ام، تمام روزهای ماه رمضان که آقاچانم در مسجدشاه بازار سخنرانی داشتند، دکتر چمران دست او را می‌گرفته و همراه خود به آنجا می‌برده که از سخنرانی‌های ایشان یاداشت بردارم.

در دیدار نخست، دکتر چمران درباره چه موضوعاتی صحبت کردند؟

در مورد مظلومیت شیعه و حرکت‌هایی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی باید انجام شود و همچنین عقب افتادگی‌های تاریخی ایران. به هر حال در آن شب، خیلی به بنده احترام گذاشتند. دیگر ارتباطم با خانواده ایشان به گونه‌ای شده بود که هر موقع روز یا شب می‌خواستم به منزل خانم چمران بروم، می‌رفتم. البته یکی از مسائلی که همیشه دکتر را به وجد می‌آورد، تولیدات نظامی‌مان بود.

در ستاد جنگ‌های نامنظم که بودیم، از همان اول، روی میز اتاق دکتر چمران، مقدار زیادی اسلحه‌های ساخت اولسین زیردریایی ایران که بروم، می‌رفتم. البته یکی از مسائلی که همیشه دکتر را به وجد می‌آورد، تولیدات نظامی‌مان بود.

در ستاد جنگ‌های نامنظم که بودیم، از همان اول، روی میز اتاق دکتر چمران، مقدار زیادی اسلحه‌های ساخت اولسین زیردریایی ایران که بروم، می‌رفتم. البته یکی از مسائلی که همیشه دکتر را به وجد می‌آورد، تولیدات نظامی‌مان بود. در ستاد جنگ‌های نامنظم که بودیم، از همان اول، روی میز اتاق دکتر چمران، مقدار زیادی اسلحه‌های ساخت اولسین زیردریایی ایران که بروم، می‌رفتم. البته یکی از مسائلی که همیشه دکتر را به وجد می‌آورد، تولیدات نظامی‌مان بود. در ستاد جنگ‌های نامنظم که بودیم، از همان اول، روی میز اتاق دکتر چمران، مقدار زیادی اسلحه‌های ساخت اولسین زیردریایی ایران که بروم، می‌رفتم. البته یکی از مسائلی که همیشه دکتر را به وجد می‌آورد، تولیدات نظامی‌مان بود. در ستاد جنگ‌های نامنظم که بودیم، از همان اول، روی میز اتاق دکتر چمران، مقدار زیادی اسلحه‌های ساخت اولسین زیردریایی ایران که بروم، می‌رفتم. البته یکی از مسائلی که همیشه دکتر را به وجد می‌آورد، تولیدات نظامی‌مان بود. در ستاد جنگ‌های نامنظم که بودیم، از همان اول، روی میز اتاق دکتر چمران، مقدار زیادی اسلحه‌های ساخت اولسین زیردریایی ایران که بروم، می‌رفتم. البته یکی از مسائلی که همیشه دکتر را به وجد می‌آورد، تولیدات نظامی‌مان بود.

وقتی اقامت موسی‌صدر در لبنان حرکت المحرومین را تأسیس کرد، دکتر چمران با شنیدن این خبر، همراه با خانواده از آمریکا به لبنان هجرت کرد و با توجه به فعالیت‌هایش، نهایتاً معاون امام می‌شود. دکتر قبلاً در مصر، دوره‌های نظامی دیده بود. ایشان علاوه بر آن اهل ورزش‌های رزمی بود، در آمریکا اختراعات علمی هم داشت و کمک کرد، تا یکی از هم دانشگاهیانش برنده جایزه نوبل شود. یک شخصیت بسیار والا از نظر علمی، فرهنگی، نظامی و ادبی. ایشان وقتی وارد لبنان می‌شود، می‌بیند که تمام جوانان شیعه جذب احزاب مختلف شدند. اوایل انقلاب که احزاب لبنان را بررسی می‌کردم، نهایتاً دیدم که حدود ۲۰۰ حزب متفاوت مسلح، در لبنان وجود داشته است. تصور کنید کشوری که ۱۰ هزار کیلومتر مربع مساحت دارد، ۲۰۰ حزب مسلح هم داشته باشد! جالب است برای عیب بود، که دره دولتوی کردستان رفته بودم، او می‌گفت:

ما این اسلحه‌ها را از بعضی احزاب فلسطینی گرفتیم!م! بعداً هم که به لبنان رفتم، دیدم که در یکی از دهات آنجا، شاخه‌ای از حزب دموکرات کردستان حضور دارد! حال شما فکر کنید که چه ارتباط عجیبی میان آنها وجود داشت. در چنین شرایطی دکتر حس می‌کند که عرق وطن پرستی و شهادتی که میان این جوانان شیعه وجود دارد، موجب شده که آنها به احزاب مختلف بپیوندند. از طرفی وقتی هم که کشته می‌شدند، به آنها لقب شهید نمی‌دادند، بلکه

به عنوان فردی که در فلان حزب کمونیست کشته شده، محسوب می‌شدند! لذا دکتر به امام موسی‌صدر می‌گوید: ما باید حرکت امل را، به عنوان بازوی نظامی حرکت المحرومین تأسیس کنیم. با تأسیس حرکت امل، دکتر جمعی از بهترین و مؤمن‌ترین بچه‌های داوطلب انتخاب کرده و در شمال شرقی لبنان، محلی را برای آموزش نظامی آنها ایجاد می‌کند، محلی که نزدیک به بعلبک است. بعضی از رهبران نظامی فلسطینی، این جوانان را تعلیم نظامی می‌دادند. علاوه بر آن دکتر چمران در جنوب لبنان، مؤسسه‌ای به نام جبل عامل برای تربیت نیرو و در رشته‌های فنی و مهندسی تأسیس کرد که ۶۰۰ نفر دانش آموز داشت. آنها از یتیمان جنوب لبنان بودند که بعضاً به مدارج بالای علمی رسیدند.

با توجه به لطافت روحیه دکتر چمران، ایشان چگونه از همسر اول و فرزندانشان جدا شدند و در لبنان ماندند؟

همانطور که گفت‌م، همه وجود دکتر عشق بود. وقتی انسان به حد بالایی از معنویت برسد، با دنبال هدف بسیار والاتری باشد، این مسائل در نظرش بسیار کوچک می‌شود. آقاچان من هم در مسیری قدم گذاشتند که نهایتاً شهید شدند. مادرم بعضی وقت‌ها که از دست ما بچه‌ها صدمه خورده و ناراحت می‌شدند، هم می‌گفتند: «نواب بچه‌هایش را گذاشت برای من و رفت!». من هم وقتی جبهه بودم، گاهی با خودم می‌گفتم: خدایا اگر کشته شوم، سرنوشته بچه‌ام چه می‌شود؟ بعد به خود می‌گفتم: مثل هزاران نفر که پدر و مادر ندارند، خدا بزرگش می‌کند!در حالی که یک دختر داشتم که پدرش هم شهید شده بود. می‌خواهم بگویم انسان حالتی پیدا می‌کند که انگار عشق خیلی بزرگ‌تری را می‌بیند که این عشق و محبت دنیایی نسبت به آن خیلی کوچک‌تر است. درست است که همه این عشق‌ها به بالا متصل می‌شود، ولی وقتی آن عشق بسیار بزرگ انسان را جذب می‌کند، به مراتب پایین‌تر بی‌اعتنا می‌شود. انسان تا وقتی در آن مرحله نباشد، نمی‌تواند بفهمد آن عشق یعنی چه؟ و چطور انسان را ذوب می‌کند. یادم است یکبار دکتر می‌خندید و می‌گفت: «ماه رمضان بود و می‌خواستیم افطار کنیم، دیدم ما در خانه نداریم، گفتم بروند به در منزل همسایه و بپرسند آنها نان دارند، رفتند آنها هم گفتند که ما هم نان نداریم. حال بچه‌های من از وقتی که فهمیدند من وزیر شده‌ام، می‌گویند بابا ما می‌خواهیم به ایران بیاییم. اینجا فکر می‌کنند که وزیر شدن در ایران، مثل وزیر شدن در آمریکا است. نمی‌دانند که زندگی ما مستضعفان یکرنگ است و هیچ فرقی با هم نداریم. آنها فکر می‌کنند که اگر به اینجا بیایند، پست و مقام و زندگی شاهانه‌ای در انتظارشان است!». البته در نظر داشته باشید، وقتی دکتر همسر و فرزندانش را برای زندگی به لبنان می‌برد، واقعاً ادامه آن مدل زندگی در جنوب لبنان، با شرایط زندگی در بیروت هم تفاوت داشت. در جنوب لبنان، مردم در فقر زندگی می‌کنند. با این همه بعضی اوقات که محرومیت بودند. با این همه بعضی اوقات محروماتی را از مؤسسه فلسطینی کنار مؤسسه رسیده‌ای می‌آوردند، همسر دکتر به آنها محبت و توجه می‌کرد، ولی واقعاً با وجود چهار بچه در تنگنا و سختی بود. با این حال همسر دکتر، یکسال در مؤسسه جبل عامل می‌ماند، ولی دیگر تحمل آن سبک از زندگی برایش سخت می‌شود. از طرفی در آن دوران، برای آنها خطر هم وجود داشت. کتک‌خیزی معروفی شده بود و امجد داشت احزاب مخالف، به خانواده‌اش صدمه بزند. بنابراین این فعالیت‌شان محدود بود و نمی‌توانستند مثل یک شهروند عادی رفت و آمد کنند. تمام مدت هم جنگ و بمباران بود و ساختمان مؤسسه، هدف گلوله قرار می‌گرفت. دکتر می‌گفت: «وقتی که همسر اولم رفت و طلاق گرفت، بازم به دلش می‌خواست برگرده، ولی دیگر تمام شده بود. به او گفتم تو یک زندگی دیگر را انتخاب کرده‌ای.» منتهی همسر دوم دکتر، تا آخرین لحظه همراه با ایشان بود. به خاطر دارم که در کردستان، وقتی برای اولین بار خانم چمران را دیدم، هیچکس همراهش نبود! چون فارسی نمی‌دانست و یکس نبود که بسا او حرف بزند. من با زبان انگلیسی، با ایشان صحبت کردم.

سیدمجتبی چمران در مدت اقامت در لبنان، با دل‌تنگی فرزندانش چگونه کنار می‌آمد؟

دکتر همواره با یک عشق خاصی، از فرزندش جمال صحبت می‌کرد. جمال، کوچک‌ترین فرزند دکتر بود و قبل از آنکه از آمریکا به لبنان بروند، دو ساله بوده است. دکتر تعریف می‌کرد: «وقتی با امام موسی‌صدر قدم می‌زدیم، جمال جلوتر از ما راه می‌افتاد. بعد همچون امام موسی که دستش را به پشت می‌گرفت، او هم دستش را برای دست‌دستی داشت. مردم که می‌آمدند دست امام موسی را بیوسند، او هم دستش را برای بوسیدن دراز می‌کرد!وقتی خانواده‌ام به آمریکا رفتند، دو روز بعد همسرم تماس گرفت. قبل از اینکه چیزی بگوید، گفتم: «جمال مُرد؟!». متأسفانه این بچه در استخر می‌افتد و خفه می‌شود. دکتر می‌گفت: «سه شبانه روز از غم این بچه، بیپوش بودم!». منتهی با وجود تمام ناراحتی و غمی که مرگ جمال داشت، چون کتر هدف بالایی را دنبال می‌کرد، نمی‌توانست از آن دست بکشد.